

امام جواد(ع) نهمین مشعل فرزانه امامت از دیدگاه اهل سنت

جواد شریعتی

چکیده

امامت امام جواد(ع) استثنائی‌ترین و تنهاترین و شگفت‌انگیزترین دوره امامت معصومان(ع)، و در سخت‌ترین و دشوارترین و مشکل‌ترین شرایط و فضای حاکم بر جامعه، و با فریبکارترین و ننگین‌ترین و هرزه‌ترین و عیاش‌ترین و البته دانشمندترین خلفای بنی‌العباس سپری شد. ایشان در کودکی به امامت رسید - در ۷ یا ۹ سالگی - و در دوره چهار خلیفه بنی‌العباس، در دوره هارون، معاصر با پدر بزرگوارش، و در دوره خلافت مامون و امین و معتصم عباسی، همزمان با امامت ۱۷ ساله‌اش سپری شد. و موضوع مخلوق بودن قرآن، دستاویزی برای تثبیت قدرت و حکومت، و ابزاری برای تصفیه مخالفان دولت و بهانه‌ای برای سرکوب معارضان، و به بردگی و سرسپردگی کشاندن همه دولتمردان و درباریان در دوره حکومت این خلفای بین‌العباس شده بود. **کلید واژه‌ها:** امام جواد(ع)، دیدگاه اهل سنت، سال محنت.

امام جواد(ع) نهمین ستاره درخشان آسمان امامت و ولایت در سال ۱۹۵ هـ در شهر مدینه چشم به جهان گشود.^۱ درباره روز و ماه ولادت ایشان دیدگاه‌های متفاوتی هست.

برخی از محدثان و مؤرخان اهل سنت و همچنین محدثان و نامداران شیعه، ولادت ایشان را در نوزدهم ماه مبارک رمضان می دانند.^۲ و برخی از محدثان اهل سنت و شیعه، زادروز ولادت ایشان را روز دهم ماه رجب می دانند.^۳ و به همین دلیل است که در مفاتیح الجنان چنین دعائی روایت شده که این دعا از ناحیه مقدّسه به دست شیخ أبوالقاسم روایت شده است که در ایّام ماه رجب خوانده شود:

«اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْمَوْلُودِينَ فِي رَجَبٍ، مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الثَّانِي وَإِبْنَهُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْمُنْتَجَبِ».^۴

روایت کرده اند: هنگامی که امام جواد^(ع) به دنیا آمدند، امام رضا^(ع) در همان شب تولّد حضرتش فرمودند: «امشب فرزندم زاده شد، که شبیه موسی بن عمران^(ع) می باشد، که دریاها را همچو موسی می شکافد، مقدس و فرخنده باد مادری که او را به دنیا آورد، که مادری طاهر و مطهر است». سپس فرمودند: «پدر و مادرم فدایش باد که به شهادت می رسد، شهیدی که با بغض و کینه شهیدش می کنند، و فرشتگان آسمان بر شهادتش مویه و زاری می کنند. و خداوند عزّ و جل بر قاتلش خشمگین و غضبناک می شود و چیزی نخواهد گذشت که خداوند قاتل ایشان را به عذابی دردناک و سرنوشت شومی دچار خواهد کرد».^۵

مادر امام جواد^(ع) کنیزی بنام سبیکة المریسیّة^۶ یا نوبیّة^۷ می باشد. و برخی هم نام این بانوی بزرگوار را خیزران نامیده اند.^۸ و از تبار ماریه قبطیّه، یکی از همسران بزرگوار پیامبر^(ص) که مادر کودک خردسال ایشان، حضرت ابراهیم می باشد.^۹ و از برترین زنان دوران و زمان خویش بوده است.^{۱۰} کُنیه اش: أبوجعفر دوّم - همانند کنیه جدّ بزرگوارش امام باقر^(ع) - می باشد.^{۱۱} القابش: جواد، قانع، مرتضی، تقی، ولی مشهورترین آن «جواد» می باشد.^{۱۲} یکی از نامداران و بزرگوارانی بود که به جود و سخاوت و بذل و بخشش شهره آفاق بود و به همین دلیل ایشان را به «جواد» لقب دادند.^{۱۳} گرچه کم سنّ و سال بود، اما از قدر و منزلتی بالا، و نام و نشانی والا برخوردار بود.^{۱۴}

صفوان بن یحیی می گوید: من به امام رضا^(ع) عرض کردم: پیش از آن که خداوند به شما أبوجعفر «امام جواد^(ع)» را ببخشاید می پرسیدیم: چه کسی بعد از شما جانشین شما می شود؟ می فرمودید: «که خداوند فرزندی را به من عطا خواهد کرد!» حال که خداوند فرزندی به شما بخشیده است، و نور چشم ما و آرامش دل های ماست، خداوند آن روز را

نیاورد، ما بعد از شما به چه کسی پناه بریم و از او پرسیم؟ امام رضا^(ع) به امام جواد^(ع) که در محضرش بودند و سه سالی از بهار زندگیش نگذشته بود، اشاره کردند. من با شگفتی و تعجب گفتم: ایشان که فرزندی خردسال و سه ساله است؟! امام رضا^(ع) فرمود: «چه ایشکالی دارد؟! حضرت عیسی^(ع) که عمرش کمتر از سه سال بود ولی حجت الهی شد و به رسالت برگزیده شد».^{۱۵}

معمربن خلاد می‌گوید: من از امام رضا^(ع) شنیدم - به موضوعی پرداختند - سپس فرمودند: «نیازی به چیزی دارید؟ این ابو جعفر - امام جواد^(ع) - در محضرتان هست، که او را به جای و جانشینی خود نشانده ام و در جایگاه و منزلت خودم قرار داده ام، هر سؤالی و پرسشی دارید از ایشان پرسید». و فرمودند: «ما خاندانی هستیم که خردسالان ما از بزرگان ما؛ موبه موهمه چیز را به ارث می‌برند».^{۱۶}

برای شناخت بیشتر و نقش بهتر و راهبردی امام جواد^(ع) و تأثیری که در توسعه فکری و تعمیق اندیشه دینی و نهادینه کردن عقل و خرد از یکسو، و از سوی دیگر که برای گسترش مبانی دینی و اعتقادی و جهت گیری جامعه به سمت توحید و امامت داشتند، باید به دوره حکومت بنی العباس به ویژه دوره حکومت دو خلیفه مکار و فریبکار و کینه توز با اهل بیت^(ع) به ویژه با امام رضا^(ع) و امام جواد^(ع) که در دوره امامت این دو امام بزرگوار بر مردم حکومت می‌کردند، پرداخت، تا شناختی جامع و فراگیر از جامعه و مردم هم داشت، و به داوری درست و صحیحی دست یافت، که با روشنگری امامان، و تقابل جریان امامت با خلافت بنی العباس، می‌توان به علت شهادت امامان، هم شناخت بیشتر، و هم فهم و درکی عمیق تر و دقیق تر رسید. و تا شناختی جامع و کامل از فضای حاکم در آن دوره نداشته باشیم. نمی‌توان به نقش اساسی و رسالت امامت در دوره خلافت آنان پرداخت و قضاوت درستی کرد.

سال محنت، سال نکبت، بنام دین و قرآن.

شاید بتوان گفت که یکی تلخ‌ترین رخدادهای تاریخی در دولت و دوره حاکمیت بنی العباس این بود که در لباس دین و آئین و تظاهر به تشیع برخی از آنان، و یا پافشاری آنان بر ظواهر عوام فریبانه دینی، به دین و آئین و به مردم و جامعه خیانت کردند و در گستره حکومت خودکامه خود مرتکب جنایاتی شده‌اند. و از همه دردناکتر برخی از

عالمان و دانشمندان آن دوران، که خود پلیدترین و بی شرم‌ترین و گستاخ‌ترین آدم‌ها بوده‌اند، زمینه‌ساز و توجیه‌گر عملکرد ننگین حاکمان بودند. که به نام قرآن و دین و آئین، به پیرایش و آرایش و توجیه کردن قتل و کشتار و شکنجه و آزار حاکمان دوران می‌پرداختند. و یکی از بهترین ابزار برای سرکوب امت، و ساکت کردن ملت، موضوع «مخلوق بودن قرآن» بود. هر کس که معتقد به این موضوع بود، یا بردار می‌شد یا سربر باد می‌داد، یا در کنج زندان در بند و غل و زنجیر جان به جان آفرین می‌داد.

اما امامان بزرگوار به ویژه امام جواد^(ع) به دور از این صحنه‌سازی‌ها و نیزنگ بازی‌ها و فریبکاری‌ها، به توسعه فکر و اندیشه و مبانی بنیادی دینی و اعتقادی مردم می‌پرداختند. و این ماجرای «مخلوق بودن قرآن»، از زبان هارون الرشید به صورت جدی و قطعی مطرح و بر معتقدان آن می‌تاختند، مردی می‌گوید: من به دربار هارون الرشید وارد شدم، پیکربی جان مردی را روبرویش غرق در خون دیدم که خونسش بر زمین نقش بسته، و گردن از تن او جدا گشته، و جلاد، خون نشسته بر شمشیر را برگردن مقتول نهاده و با لباس قربانی پاک می‌کند. هارون که شگفتی مرا دید به چهره‌ام نگاهی کرد و گفت: من او را کُشتم زیرا که گفته بود: قرآن مخلوق است!! من برای تقرّب و نزدیکی به خداوند او را کُشتم!!^{۱۷}

احمد بن نصر را دار زدند و در کوی و برزن به گردنش تابلوئی آویزان کردند: این سر بریده احمد بن نصر است که خلیفه هارون الرشید او را به مخلوق بودن قرآن فراخواند، اما وی خودداری کرد و نپذیرفت.^{۱۸}

امین عباسی فرزند - هارون که بعداً توسط هارون در بغداد از خلافت خلع شد و کشته شد - وی نیز هر کسی که می‌گفت: قرآن مخلوق است، او را تنبیه می‌کرد.^{۱۹} مامون عباسی که در فساد و آلودگی و گناه حتی در همجنس بازی‌هاش شهره آفاق بود و در مجالس شب‌نشینی او، حضور رامشگران و نوازندگان و آوازخوانان و مطربان، شاعران متملق درباری، و مستی و می و شراب، و کنیزکان و خواجگان - که بیش از چهار هزار نفر بوده‌اند - در دربارش، و داستان‌های هزار و یک شب، تاریخچه قطوری دارد که کتاب تاریخ بیست ساله حکومت فریب کاری و نیزنگ او، و درباریان‌ش، و همدمان و همنشینان او، حتی فقیهان ریاکار و فریبکار، کتابخانه‌های تاریخ را پر کرده است، و آنچنان حقایق و وقایع تاریخی او سرشار از پلیدی و بی‌شرمی است که ما شرمسار و

عاجز از گفتن و خلق از شنیدنش.^{۲۰}

وی آنچنان مست و مغرور از قدرت بود که چنین می‌گفت: اگر معاویه به وسیله فریب و نیرنگ عمروعاص پیروز شد، و عبدالملک بن مروان به وسیله حجّاج با کشتار و خونریزی و به بردگی و بندگی کشاندن همه مخالفان و به بند کشیدن و زندانی کردن همه بیگناهان و در غل و زنجیر کردن آنان، چیره شد. اما من؛ با فکر و اندیشه‌ام و داغ و درفش و غل و زنجیر و فریب و نیرنگ، بر همه چیره و پیروز شدم.^{۲۱} در سال ۲۱۸ هـ مسأله و موضوع «مخلوق بودن قرآن» به طور جدی و سراسری فراگیر شد. که این سال را «سال محنت» نامیده‌اند. مامون در این سال به فرماندار و نماینده خود در بغداد دو نامه جداگانه‌ای فرستاد که از همه عالمان و فقیهان و سرشناسان آن دیار درباره مخلوق بودن قرآن اقرار و اعتراف مکتوبی بگیرد. وقتی که دید فرماندارش در پاسخ به نامه اول خود، به طور سربسته و مبهم پاسخی فرستاده‌اند، در نامه دوم، خود ضمن تکرار درخواست خود، همه اسرار نهان مدعیان دین و آئین را عیان کرد و هر کدام که را به گناه و پلیدی و پلشتی که داشتند با نام بردن از تک تک آنان، رسوایشان کرد. یکی را از ریاکاری، و دیگری را از رباخواری، و دیگری را از فریبکاری، و آن دیگری از دزدی از بیت المال، و دیگری را که سردر آخور کرده و سرگرم نشخوار، و احمد بن حنبل را نادان، که ادعای دانائیش آفت جان او شده است، و آن قاضی که در مصر از مال و منال و قضاوت نابحق خود ثروت و سرمایه‌ای کلان انبان کرده است، و آن ابونصر تمار که در بخل ورزی خردش، همانند بخل ورزی در داد و ستدش می‌باشد، در این نامه دوم خود دستور داد هر کس به طور صریح و روشن و واضح و گویا به مخلوق بودن قرآن اقرار نکند، او را از فتوا دادن و روایت کردن بازدار. آنان را در لشکرگاه و پادگان احضار، و اگر از عقیده خود باز نگشتند شمشیر را بر آنان هموار کن.^{۲۲}

پس از مرگ مامون، معتصم عباسی - برادر مامون - به خلافت رسید، وی از مادری ترک تبار زاده شد و به همین دلیل به عرب‌ها کینه داشت و ترک‌ها به دربارش راه یافتند، وی که از علم و دانش بی بهره بود، و تهی از سواد بود، و حماقت در کار و کردارش هویدا بود.^{۲۳} او نیز همانند هارون و مأمون، هر کسی که معتقد به مخلوق بودن قرآن نبود، با داغ و درفش و بند و زنجیر و تازیانه‌اش روبرو می‌شد. و احمد بن حنبل را آن چنان تازیانه زد، تا تنش چاک چاک شد، و عقل و خردش را از دست داد، و سپس وی را زندانی کرد.^{۲۴}

پس از معتصم عباسی، خلیفه دیگر از این خاندان نیز بنام واثق عباسی به خلافت که رسید او نیز هرکس را که می‌گفت: قرآن مخلوق است، به این بهانه و هربهانه‌ای دیگر سروتن او را بر در دروازه به دار می‌آویخت. و مجازاتش مرگ بود.^{۲۵}

یحیی بن اکثم و ابن اُبی دؤاد، عالمان و قاضیان دربار عباسیان

یحیی بن اکثم، قاضی القضاة مأمون بود. و روز و شب خود را با وی سپری می‌کرد. و از اسرار نهران و کردار پنهان مأمون آگاه بود. و در دربار مأمون آنچنان جایگاهی والا و بالا برخوردار بود که در همه کارها و کردارها و نقشه‌ها و برنامه‌های خود با یحیی مشورت می‌کرد. و هیچ کسی این چنین جایگاهی ویژه نزد مأمون نداشت.^{۲۶} و هم او بود که مأمون را به سمت سوی فساد اخلاقی و آلودگی و هرزگی و همجنس بازی تشویق کرد.^{۲۷} و در مستی و میگساری مأمون، همدم و همراهش بود و شعر و ترانه برایش می‌سرود.^{۲۸} وی آنچنان آلوده به هرزگی و همجنس بازی بود که شهره آفاق شده بود و در هر مجلس و محفلی که حضور پیدا می‌کرد، در رفتار و کردارش، و نگاهش به نوجوانان، و بی‌شرمی او هویدا می‌شد.^{۲۹} وی کسی بود که مأمون را درباره مخلوق بودن قرآن تشویق و تبلیغ و تحریک می‌کرد. و همه عالمان و فقیهان اهل سنت، وی را که اعتقاد به مخلوق بودن قرآن داشت، کافر می‌دانستند و او را به حدیث دزدی متهم، و دروغ‌گو و دجال می‌خواندند.^{۳۰}

این همان یحیی بن اکثم است که با همدستی و همداستانی درباریان و خاندان بنی العباس با وعده و رشوه، به مناظره و رودروئی با امام جواد^(ع) آمد، و با طرح ۴۰ مسأله، در برابر دانش و فقه و... امام جواد^(ع) در آن محفل و مجلس رسوا شد و با پاسخ شیوا و زیبای امام^(ع) ناکام شد.^{۳۱}

و فقیه و قاضی دیگری مانند او، ابن اُبی دؤاد بود، که وی دست پرورده یحیی بن اکثم بود. او نیز در پستی و پلشتی دست کمی از اربابش و مربی و استادش نداشت. او نیز از فقیهان و راویان و محدثان، آزمون «مخلوق بودن قرآن» را می‌گرفت. و همو را نیز، کافر به خداوند و قرآن می‌دانستند. احمد بن حنبل او را کافر به خداوند می‌خواند^{۳۲} او نیز متقابلاً معتصم عباسی را به کشتن احمد بن حنبل تشویق می‌کرد و او را گمراه، و گمراه کننده می‌خواند.^{۳۳} وی گرچه متهم به فساد اخلاقی و هرزگی نبود، اما در ذالت

و خباثت و دلی سرشار از کینه و نفرت و پرستش قدرت، کمتر از همتای خود و قاضی القضاة همکار خود، یحیی نبود.^{۳۴} و همو بود که با توصیه و سفارش ویژه مأمون، به برادرش معتصم، به گونه‌ای به دربار وی راه یافت و جایگاهی ویژه‌ای یافت که هیچ کار و کرداری بی مشورت وی انجام نمی‌شد.^{۳۵} کار و کردارش به اندازه‌ای در میان امت و جامعه آن زمان پیچید و نفرت و کینه پراکند، که هر کسی در بغداد اگر می‌گفت: ابن ابی دؤاد مسلمان است، او را می‌کشتند.^{۳۶} این همان قاضی القضاة و فقیه بزرگ خاندان بنی العباس و برترین شخصیت حکومت معتصم عباسی بود که او را به مبارزه و مناظره با امام جواد^(ع) فرا خواندند، اما درباره حکم قطع دست دزد، در آن مجلس و محفلی که عالمان و فقیهان و محدثان و سرلشکران و سرداران و درباریان و مهتران، شانه به شانه هم نشسته بودند، امام جواد^(ع) پاسخی داد که بر همه عیان شد که وی تهی از دانش فقه و قضاوت است، و این سرآغاز توطئه و طرح وی برای به شهادت رساندن امام جواد^(ع) بود، و آن ماجرای شوم به شهادت رساندن امام^(ع) رقم خورد.^{۳۷}

ماجرای مناظره و مباحثه و گفت و گوی فقهای درباری معتصم عباسی درباره دزدی که برای اجرای حکم شرعی و چگونگی آن و تعیین حد و مرز قطع دست او، که هر کدام نظری ارائه دادند و ابن ابی دؤاد که قاضی القضاة دربار بود در برابر استدلال قرآنی و برهانی امام جواد^(ع) رسوا شد. و بی مایگی او عیان شد. این بهانه‌ای شد که با بغض و کینه‌ای که از امام جواد^(ع) داشت، به تحریک و تشویق معتصم عباسی پردازد. و برای به شهادت رساندن ایشان تلاش کند. در این باره همکاران و نویسندگان گرانمایه و اهل قلم این ماجرا را مطرح کرده‌اند. و نیازی به تکرار آن نیست. و مهمترین منبع و مصدر آن تفسیر عیاشی است و اما آنچه که مایه شگفتی است این که در این تفسیر، و برخی دیگر از محدثان شیعه عامل بشهادت رساندن امام جواد^(ع) را یکی از وزرای دربار معتصم می‌داند، و ابن برخلاف نظر همه، یا بیشتر محدثان و مؤرخان و... اهل سنت می‌باشد. که همگی به اتفاق، عامل و قاتل امام جواد^(ع) را، همسرش أم الفضل. دختر مأمون. با همدستی برادرش جعفر، می‌دانند، که با حقایق و وقایع تاریخی و فضای حاکم در آن دوره سازگاری بیشتری دارد. که ذیل عنوان شهادت از راه خیانت به این ماجرا پرداخته شده و منابع متعددی از اهل سنت ارائه شده است.

شهادت از راه خیانت

بعد از مرگ مامون، برادرش معتصم عباسی در بغداد بر تخت و تاج خلافت تکیه زد، وی که از دانش تهی، و از سواد بی بهره بود و در کشتار و خونریزی هماوردی نداشت^{۳۸} هنگامی که امام جواد^(ع) به اجبار و ضرورت به بغداد آمد، معتصم، به همراه برادرش جعفر همچنان در اندیشه به شهادت رساندن امام^(ع) بودند. و همواره به فکر طرح و نقشه و برنامه ریزی بودند. تا آن که یک روز جعفر به أم الفضل - که خواهرتنی وی بود - می دانست که دلی پراز کینه و سرشار از بغض به امام^(ع) دارد. زیرا که وی از داشتن فرزند محروم شده بود، چون همسر دیگر امام جواد^(ع) فرزندی بنام علی «امام هادی^(ع)» داشت. با همه علاقه ای که به امام^(ع) داشت، به درخواست برادرش برای همدستی و همکاری برای بشهادت رساندن امام جواد^(ع) پاسخ مثبت داد. و انگور رازقی - که می دانست امام^(ع) این نوع انگور را دوست می داشت - را آلوده به سم کردند؛ و در برابر امام جواد^(ع) نهادند، هنگامی که امام^(ع) از آن انگور تناول نمود - و آثار مسمومیت در چهره و سیمای حضرت آشکار شد - از کار و کردار خود پشیمان شده بود و گریه کرد. امام^(ع) رو به سوی او کردند و فرمودند: «حال که کار خود کردی و به مقصود خود رسیدی، گریستن و اشک ریختن چه سود؟ به خدا سوگند، خداوند تو را - بخاطر این خیانت و جنایت - درمانده و وامانده و فقیر می کند که هیچ گریزی از آن نیست. و به دردی دچار می کند که نهان نخواهد ماند و برای همه خلائق عیان، و رسوای جهان خواهی شد». أم الفضل بعد از به شهادت رساندن امام جواد^(ع) در قسمت شرمگاهش به - ناسور - زخمی چرکین دچار شد به گونه ای که هر دم و هر آن چرک و خون از آن جاری و ساری می شد. همه ثروت و سرمایه و دار و ندار خویش را برای درمان هزینه کرد، اما سودی نداشت، به گونه ای درمانده شد که به کمک مردم نیازمند شد، - و دست گدائی اش به سوی مردم دراز شد. - اما برادرش جعفر - که همدست وی بود - در حالی که مست از می و شراب بود به چاهی فرو افتاد و لاشه مرده او، از چاه بیرون آورده شد. امام جواد^(ع) در سال ۲۲۰ هجری در بغداد جان به جان آفرین تسلیم کرد. ایشان بیش از ۶ سال از عمر خود را زیر سایه پدر سپری کرد، ۱۸ سال بعد از آن زیست. و در این مدّت امامت، به هدایت ائمت و ملت همت گماشت. و در سن ۲۵ سالگی جان به جان آفرین تسلیم کرد.^{۳۹}

١٤. مطالب السنوأل / ٣٠٣؛ نور الأبصار / ١٧٧؛
الفصول المهمة / ٢٥٣.

١٥. الفصول المهمة / ٢٥٣؛ إثبات الوصية / ١٨٥؛
الكافي، ١/٣٢١ / ح ١٠ و ١٣ و ٣٨٤ / ح ٢ و ٦.

١٦. الفصول المهمة / ٢٥٣؛ الكافي، ١/٣٢٠ / ح ٢ و ٢١
٣/٦؛ الإرشاد، ٢/٢٧٦.

١٧. البداية والنهاية، ١٠ / ٢١٥ و ٢١٧. «در این باره
به حیاة الحیوان دمیری، ١/١١١؛ اخبار الطوال
«دینوری» / ٤٠٠ و ٤٠١. مراجعه شود».

١٨. سیر أعلام النبلاء، ١١/١٦٨/٧٠.

١٩. تاریخ الاسلام، ١٣/٥٤ / سال ١٩٨ هـ؛ تاریخ
دمشق، ٥٦/٢١٨.

٢٠. البداية والنهاية، ١٠/٢٢٠ و ٢٢٢؛ تاریخ دمشق،
٣٣/٣٢٩؛ مختصر تاریخ دمشق، ٢٧/٣٢،
الأغانی، ٥/٢٠١ و ٢٢٠ و ٢٤١؛ فوات الوفيات،
٤/٢٢٧/٥٥٣؛ العقد الفريد، ٦/٣٢ و ٣٣ و ٣٦ و
٦٠ و ٤٠٤ و ٤٥٦؛ تاریخ الخلفاء «سیوطی» / ٢٦٦؛
سیر أعلام النبلاء، ١٠/٢٧٦؛ ثمار القلوب فی
المضائف والمنسوب «ثعالبی» / ١٥٤ و ٢٦١.

٢١. تاریخ بغداد، ١٠/١٩٠/٥٣٣؛ تاریخ دمشق،
٣٣/٣٠٦؛ مختصر تاریخ دمشق، ١٤/١٠٨؛ سیر
أعلام النبلاء، ١٠/٢٧٥؛ تاریخ الاسلام «ذهبی»،
١٥/٢٢٨ / وفيات سال های ٢١١ - ٢٢٠؛ تاریخ
الخلفاء «سیوطی» / ٢٤٦؛ البداية والنهاية،
١٠/٣٠٣.

٢٢. تاریخ الاسلام، ١٥/٢٠ / وفيات سال های ٢١١
- ٢٢٠؛ الكامل فی التاريخ، ٦/٤٢٣ / سال ٢١٨؛
تاریخ طبری، ٨ / ٦٤٠ - ٤٤؛ تاریخ الخلفاء
/ ٢٤٩؛ ودر البداية والنهاية، اشاره ای گذرا به
این موضوع شده است ١٠/٢٧٢. درباره این
مآجرها به سیر أعلام النبلاء، ١١/٧٢/٢٣٧؛

١. تذکرة الخواص / ٣٢١؛ نور الأبصار / ١٧٩؛ مطالب
السنوأل / ٣٠٣؛ تاریخ بغداد، ٣/٥٥/٩٩٧؛
اثبات الوصية / ١٨٣.

٢. نور الأبصار / ١٧٧؛ مطالب السنوأل / ٣٠٣؛
الفصول المهمة / ٢٥٤؛ و در تاریخ بغداد،
٣/٥٤/٩٩٧؛ اصول کافي، ١/٤٩٣ / ب ١٢٢؛
الإرشاد «مفید»، ٢/٢٧٣ فقط به سال تولد
حضرت پرداخته اند.

٣. مطالب السنوأل / ٣٠٣؛ و مناقب ابن شهر
آشوب، ٤/٤١١؛ بحار الأنوار، ٥٠/١١/٧٠ / ح ٨؛
كشف الغمة، ٢/٣٤٣.

٤. مفاتيح الجنان / ١٣٥ «دعاهاى هر روز ماه
رجب».

٥. اثبات الوصية / ١٨٣.

٦. نور الأبصار / ١٧٧؛ مطالب السنوأل / ٣٠٣؛
الفصول المهمة / ٢٥٤. در این منابع به اشتباه
نام مادر بزرگوار ایشان را سکینه نامیده اند. اما
در الإرشاد ٢/٢٧٣؛ الكافي، ١/٤٩٣ / ب ١٢٢؛
الوافي، ٣/٨٣٢/١٤٤٥؛ منتهی الآمال ٢/٥٦٣.
نامش سبیکه مریسه آمده است.

٧. الكافي، ١/٤٩٣ / ب ١٢٢؛ الفصول المهمة / ٢٥٤.
٨. مطالب السنوأل / ٣٠٣؛ الكافي، ١/٤٩٣ / ب ١٢٢.
٩. الكافي ١/٤٩٢ / ب ١٢٢؛ مناقب ابن شهر آشوب،
٤/٤١١.

١٠. نور الأبصار / ١٧٧؛ مطالب السنوأل / ٣٠٣؛ اثبات
الوصية / ١٨٣.

١١. مطالب السنوأل / ٣٠٣؛ الفصول المهمة / ٢٥٤؛
نور الأبصار / ١٧٧.

١٢. الفصول المهمة / ٢٥٤؛ نور الأبصار / ١٧٧؛ تاریخ
الاسلام «ذهبی»، ١٥/٣٧٢ و ٣٨٥.

١٣. تاریخ الاسلام، ١٥/٣٧٢ و ٣٨٥؛ منهاج السنة
«ابن تیمیة»، ٢/١٨١.

حيات الحيوان «دميرى»، ١١١/١، البداية والنهاية، ٢٧٢/١٠ و ٢٩١ و ٣٤٦ و ٣٥٢.

٢٣. مروج الذهب، ٩/٤؛ مختصر تاريخ دمشق، ٧٣/٢٣ / ٣١٤/٣٣٧؛ سير أعلام النبلاء، ١٠/٢٩١/٧٣.

٢٤. سير أعلام النبلاء، ٩/١٢؛ تاريخ بغداد، ١٤/٢٠١/٧٤٨٩؛ ميزان الاعتدال، ٤/٣٦٢/٩٤٥٩؛ تهذيب الكمال، ٣١/٢١١.

٢٥. سير أعلام النبلاء، ١١/١٦٧/٧٠.

٢٦. تاريخ بغداد، ١٤/١٩٨؛ سير أعلام النبلاء، ١٢/١/٥؛ وفيات الأعيان، ٣/٢٧٧/٧٩٣.

٢٧. ثمار القلوب / ١٥٦/٢٢١.

٢٨. العقد الفريد / ٦/٣٤٥.

٢٩. سير أعلام النبلاء، ١٠/١٢ و ١٦؛ العقد الفريد، ٦/٤١٨؛ وفيات الأعيان، ٦/١٥٢ و ١٥٥؛ مروج الذهب، ٣/٣٣٤؛ تاريخ بغداد، ١٤/١٩٦/٧٤٨٩؛ تهذيب الكمال، ٣١/٢١١؛ الأغاني، ٢٠/٢٥٥؛ ميزان الاعتدال، ٤/٣٦١/٢٩٥٩.

٣٠. سير أعلام النبلاء، ٩/١٢؛ تاريخ بغداد، ١٤/٢٠١/٧٤٨٩؛ ميزان الاعتدال، ٤/٣٦٢/٩٤٥٩؛ تهذيب الكمال، ٣١/٢١١.

٣١. ثمار القلوب / ١٥٦/٢٢١.

٣٢. مختصر تاريخ دمشق، ٣/٧٦؛ المؤلف و المختلف، ٢/٩٦٥؛ تاريخ بغداد، ٤/١٥٣/١٨٢٥؛ سير أعلام النبلاء، ١١/١٧٠/٧١.

٣٣. سير أعلام النبلاء، ١١/١٧٠/٧١؛ تاريخ بغداد،

١٨٢٥/١٤٩/٤.

٣٤. ميزان الاعتدال، ١/٩٧/٣٧٤؛ لسان الميزان، ١/٢٥٧/٥٥٣.

٣٥. وفيات الأعيان، ١/٤٨/٣٢؛ البداية والنهاية، ١٠/٣٤٣/سال ٢٤٠ هـ.

٣٦. تاريخ بغداد، ٤/١٤٩/١٨٢٥؛ مختصر تاريخ دمشق، ٣/٧٣.

٣٧. تفسير عياشى، ٢/٤٦/١١٠؛ البرهان، ٢/٢٩٦/١٢، وسائل الشيعة، ٢٨/٢٥٢/٥؛ بحار الأنوار، ٥٠/٥ و: ٧٦/١٩٠/٣٣.

٣٨. البداية والنهاية ١٠/٢٩٥.

٣٩. اثبات الوصية، «مسعودى» / ١٩٢. دربارہ شہادت حضرت بہ منابع ذیل مراجعہ شود. نینایع المودّۃ، ٣/١٢٧/١٠؛ مروج الذهب «مسعودى»، ٣/٤٦٣؛ نور الابصار «شبلنجى» / ١٨٠، الصواعق المحرقة / ٢٠٦/٢٦؛ الفصول المهمة / ٢٦٣؛ مناقب ابن شهر آشوب، ٤/٢٣/٤؛ منتهى الآمال، ٢/٥٦٣/٥؛ الكامل فى التاريخ، ٦/١٨؛ أمّادرتفسير عياشى / ٢/٤٦ / ٤٨/١٢٦٩، و سفينة البحار، ٢/٣٥٦، و بحار الأنوار، ٥٠/٦، قاتل امام جواد^(ع) را يکى از وزراى دربارى معتصم عباسى معرفى کرده اند. و ابن شهر آشوب در مناقب خود، ٤/٤١١، شہادت امام جواد^(ع) را در زمان واثق عباسى مى داند.

٤٢